



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

پیام

چریکهای فدائی خلق

بمناسبت دوروز بزرگ تاریخی

۱۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه مسلحانه) و

۲۱ بهمن ۵۷ (قیام شکوهمند خلق)

دیجیتال کننده : نینا پویان

پیام چریک‌های فدائی خلق

بمناسبت دو روز بزرگ تاریخی

۱۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه مسلحانه) و

۲۱ بهمن ۵۷ (قیام شکوهمند خلق)

چریک‌های فدائی خلق ایران

۱۹ بهمن امسال برای خلق قهرمان ما معانی بمراتب وسیعتر از سالهای پیش دارد. دیگر ۱۹ بهمن فقط یادآور رستاخیز سیا هکل در سال ۴۹ نیست، بلکه همچنین یادآور قیام دلیرانهٔ خلق در بهمن ۵۷ نیز میباشد.

۹ سال پیش در روز ۱۹ بهمن چریکهای فدائی خلق با تحلیل جامع از شرائط ایران به این نتیجه رسیدند که روشنفکران خلق باید از طریق مبارزه نقبی به قدرت تاریخی توده‌ها بزنند و از طریق این مبارزه با توده‌ها پیوند یابند و بکمک همین مبارزه و با بمیدان کشیدن توده‌ها به عرصه نبرد، مرحله به مرحله دشمنان خلق را به زباله‌دان تاریخ بریزند. چریکهای فدائی خلق با صفیر گلوله‌های خویش پیمانی را که در خفاگاه قلب خویش با توده‌ها بسته بودند، علناً اعلام کردند و خلق از صفیر این گلوله‌ها و از خلال عربده‌ای وحشیانه دستگاههای تبلیغاتی دشمن استحکام این پیمان و عزم راسخ اعلام کنندگان آنرا دریافت و وقتی خون رزمندگان سیا هکل در پای این پیمان نشست، خلق ما حس کرد و دشمنان خلق هم دانستند که دیگر نبرد مرگ و زندگی آغاز شده است. خلق دیگر نمیتوانست از خون این فدائیان بسهولت درگذرد و دشمنان نیز این کینه خونین خلق را دریافته بودند، و از هر قطره خون چریکهای فدائی سیا هکل، دهها فدائی برخاست و نبردهای بیسابقه در تاریخ درگیر شد و علیرغم همهٔ کارشکنی‌های اپورتونیستها و همهٔ خشونت‌های دشمن ادامه یافت، تنها دلخوشی هم این اپورتونیستها و هم آن دشمنان خونخوار، این بود که خلق ظاهراً

از این مبارزه برکنار است. وقتی چریکهای فدائی خلق میگفتند در مرحله کنونی حضور روشنفکران انقلابی در صحنه مبارزه و آنهمه جانبازی و فداکاری آنها، انعکاس پتانسیل بالقوه توده‌ها در حمل بار مبارزه ضد امپریالیستی است، دیگر لازم نبود، دشمنان خونخوار ماسخنی بگویند. اپورتونیستها حتی در آن هنگامه خونین با چند نقل قول مسخ شده از اینجا و آنجا این سخن بزرگ تاریخی را به ریشخند میگرفتند ولی وقتی فقط ۸ سال پس از رستاخیز سیاهکل توده‌های خلق علی‌رغم همه فریادهای بازدارنده سازشکاران دست در دست چریکهای فدائی خلق پادگان به پادگان رفتند و درست بشیوه چریکهای فدائی خلق و آنچنان که آنها می‌خواستند و درست برخلاف خواست مدعیان رهبری مبارزه کردند، ورژیم پهلوی را به زباله دان تاریخ ریختند مفهوم تاریخی پیمانی که انقلابیون سیاهکل بسته بودند بر همه روشن شد و از آن پس بر اپورتونیستها و دشمنان بود که بکوشند این واقعه را لوث‌کنند و الحق در یکسال گذشته مجدانه در این راه کوشیدند، ولی خلق هرگز فراموش نمیکند که اگر چریکهای فدائی خلق نبودند، فاجعه سازشکاری مدعیان رهبری خلق که هم اکنون هم دامنه چنین وسیعی دارد، چه وسعت‌باز هم بیشتری بخود میگرفت، چشم انداز نبرد خلق که اکنون بسیار روشن است، تا چه حد تیره و مبهم بود.

چریکهای فدائی خلق اهمیت ویژه تاریخی سالگرد ۲۱ بهمن امسال را بخوبی درک میکنند و می‌دانند که باید در این سالگرد، بسیاری از مسائل جنبش را برای خود و برای خلق و در راس آن برای طبقه کارگر توضیح دهند، و این انتظاری است که خلق از چریکهای فدائی خلق

دارد و چریکهای فدائی نیز مسئولیت خود را بخوبی در می یابند ولی اینکه آیا بتوانند این مسئولیت را به بهترین نحو انجام دهند یا نه ، دیگر مساله ایست که به امکانات ما مربوط است و ما با تمام توش و توان خود در اینراه کوشش خواهیم کرد . سالی که گذشت برای چریکهای فدائی خلق سال آزمایش بود ، سالی بود که سرنوشت و هستی و نیستی چریکهای فدائی خلق جدا " مطرح شد ، همه دشمنان خلق که از قیام بهمن ۵۷ نیروی سهمگینی که از پیوند فدائی و خلق ایجاد شده بود ، به وحشتشان افکنده بود ، دست در دست هم و هر کدام با شیوه ها و وسائل خاص خویش ولی همه یکصدا و هماهنگ بر چریکهای فدائی تاختند . دشمن حتی در صف ما نفوذ کرد و بخش بزرگی از خانه ما را نیز تسخیر نمود . بیسم آن می رفت که این نامردمان بتوانند حتی نام فدائی را از ردیف مبارزین کنونی جنبش حذف کنند ، ولی همه این تلاشها گرچه ضربه بزرگی به ما وارد کرد ، نتوانست ضربه کاری و کارساز باشد چریکهای فدائی توانستند در زیر این ضربه ، که اعتراف میکنیم بسیار سنگین بود ، زیر بدرستی دشمنان طبقاتی ها که در صف ما رخنه کرده بودند ، صورت میگرفت ، قد علم کنند .

پراتیک انقلابی توده ها ، و حوادثی که در جامعه اتفاق افتاد ، زمینه عینی نظرات چریکهای فدائی خلق ایران را هرچه بیشتر و بیشتر به نمایش گذاشت ، و بدینترتیب به آنها اجازه داد تا زیر سیل ضربات اپورتونیسیم و دشمن بحیات خود ادامه دهند و امروز در سالروز ۲۱ بهمن چریکهای فدائی مصمم تر از پیش و با درکی روشن تر از پیش در مورد خلق و دشمنان خلق در

میدان مبارزه و دوشادوش توده‌های انقلابی که الحق در دو سال اخیر نشان داده‌اند که همواره در کار انقلاب از پیشروترین پیشاهنگان نیز پیشترند، در حرکت است و اکنون وظیفه خود میدانند که هرچند به اختصار بعضی از مهمترین مسائل جنبش را و مخصوصاً " با تاکید بر آن امریکه بنظرشان مبارزه قهرمانانهء ضدامپریالیستی خلق را تهدید میکند، با خلق خویش مطرح مینمایند .

در یکسالی که از قیام بهمن میگذرد، خلق ما شاهد است که هر روز عوامفریبان تازه‌ای در صحنه حاضر میشوند، و ادعای رهبری مبارزه با رژیم محمد رضا شاه را دارند. آنها سابقه دروغین مبارزه نیز برای خود تهیه می‌بینند و با امکاناتی که دشمنان خلق در اختیار این عوامفریبان و دروغگویان میگذارد، تبلیغات وسیعی نیز در مورد قهرمانیهای کاذب خویش در زمان محمدرضا شاه براه میاندازند ولی همه این تبلیغات دروغین در مقابل خاطرات روشن خلق ما از مبارزات خونین پیشاهنگان مسلحش در سالهای ۵۷ - ۴۹ با رژیم محمد رضا شاه رنگ میبازد و خلق به این لافزنیها با تمسخر نگاه میکند و پس از ساعتها لافزنی این دروغگویان، با بی‌اعتنائی راه خود را در پیش میگیرد و زیر لب میگوید که مبارزه را آنها کردند که سلاح بدست گرفتند و در راه آرمان بزرگ خویش خون دادند. مبارزه را چریکهای فدائی کردند. مبارزه را مجاهدین خلق کردند نه این دروغگویان و مدعیان .

این قهرمانان کاذب که بورژوازی وابسته در جبهه نحیفشان باد غرور میدمد تا پهلوان جلوه کنند، جنبش مسلحانه را ورد باطل کننده سحر تبلیغات خویش می‌بینند لذا بخش عمده‌ای از تبلیغات خویش را صرف

بی اهمیت و بی اثر جلوه دادن این مبارزه میکنند و گاهی حتی وقاحت را به آنجا میرسانند که برای آن اثر منفی نیز قائلند (۱). در راه این تبلیغات آنها تاریخ را تحریف میکنند و واقعیات را وارونه جلوه میدهند، خود را در ارتباط با توده‌ها و مبارزین مسلح را جدا از آنها قلمداد میکنند. دنباله روی خود را از جنبش خودبخودی توده‌ها، رهبری جنبش و تاثیر مبارزه مسلحانه را در عمق بخشیدن به جنبش خود بخودی توده‌ها انحراف جنبش جلوه میدهند و در این راه این قهرمانان دروغین، این مهره‌هایی که بورژوازی وابسته ایفای نقش قهرمان را در این مقطع از زمان بر عهده شان گذاشته، تنها نیستند. اپورتونیستهای رنگارنگ نیز برای آنها آذوقه تبلیغاتی فراهم میکنند. و اگر آنها با توسل به ایدئالیستی‌ترین و ارتجاعی‌ترین منطق‌ها به چنان نتایجی میرسند. اینها ظاهرا "با تکیه بر انقلابی‌ترین دیدگاه ماتریالیستی یا تکیه ظاهری بر مارکسیسم - لنینیسم همان نتایج را میگیرند. آنها گاه در این راه چنان وقیحانه پیش میروند که مبارزه

(۱) آنها جنبش اخیر ایران را جنبش استثنائی خوانده و زیرکانه بر سر منابر مرتبا "به مردم القاء میکنند که پیروزی بر شاه تنها با نیروی ایمان و با دست‌خالی بدست آمده و کسانی نظیر قطب‌زاده یورش مردم به پادگانها را عملی نا پسند خوانده و صرفا "به این دلیل بختیار خائن را، که یورش در زمان وی صورت گرفته، خائن - ترین نخست وزیر ایران معرفی مینماید.

مسلحانه ۸ سال آخر عمر حکومت شاهنشاهی را کـــه در واقع یکی از عوامل مهم کندن گور این حکومت بـــود "انحراف" جلوه میدهند.

ولی با آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۴۹ از طرف چریکهای فدائی خلق و پس از آنکه عملیات مسلحانه همزمان ما در سازمان مجاهدین خلق آشکار شد و به رژیم شاهنشاهی نشان داد که خلق چه کمونیست باشد چه غیر کمونیست، راه مبارزه با چنان رژیم سفاکی را یافته است، رژیم شاهنشاهی دریافت که دیگر به مبارزه مرگ و زندگی وارد شده است. دستگاه دولتی در این ۸ سال هر چه کرد با محاسبه و در جهت سرکوب این مبارزه بود شب مبارزه مسلحانه یا بقول خود شاه "تروریسم و خرابکاری" حتی یک لحظه هم در این مدت، شاه و سایر سگهای زنجیری امپریالیسم در ایران را آرام نگذاشت همچنانکه امروز هم آرام نمیگذارد. افسوس که حتی پس از قیام بهمن نیز بورژوازی وابسته آنچنان کنترل اوضاع را در دست داشت که نگذارد اسناد تلاشهای مذبحخانه رژیم شاهنشاهی زیر ضربات مبارزه مسلحانه منتشر شود ولی حتی بدون این اسناد نیز خاطره آن ایام از ذهن هیچکس زدوده نشده است. آنچه ماهیت واقعی این رژیم را بر مردم آشکار کرد و ددصفتی و ضد مردمی آنرا هر روز و هر ساعت در میان خیابانها نمایش داد، مبارزه مسلحانه بود. آنچه آنرا واداشت که همه وسائل سرکوب را بمیدان بیاورد و باز موفق نشود، مبارزه مسلحانه بود. آنچه آگاهی و شیوه قهرآمیز مبارزه را به توده های میلیونی خلق آموخت مبارزه مسلحانه بود. آنها کـــه مدعی اند جنبش خلق را در دو سال گذشته رهبری میکرده اند،

آیا از یاد برده‌اند که چگونه خلق همه آن کاره‌ها را پیش از آنکه آنها بگویند انجام داده بود و پیش از آنکه آنها بگویند که مردم به خیابان بریزند، مردم به خیابان ریخته بودند و پیش از آنکه آنها بگویند مردم اعتصاب کنید، مردم اعتصاب کرده بودند و در حالیکه آنها هرگز نگفته بودند بزور متوسل شوید، مردم پیش از همه چیز بزور متوسل شده بودند، آیا به این میگویند رهبری یا دنباله روی. اگر آنها امروز در موضع قدرت و در حکومت قرار دارند آیا بدلیل آنست که جنبش خلق را رهبری کرده‌اند و در نتیجه آن به حکومت رسیده‌اند؟ بهیچوجه چنین نیست، دلیل آنکه آنها هنوز در حکومتند این است که هنوز مبارزه خلق قادر به سرنگونی بورژوازی وابسته، این پایگاه حاکمیت امپریالیسم نشده است. بگذارید بورژوازی وابسته با مبارزات خلق که در یکسال اخیر همچنان دامنه و عمق بیشتری یافته است، سرنگون شود تا ببینیم که آیا هنوز هم این مدعیان رهبری بر موضع حکومت میمانند؟

ما گمان می‌کنیم بهترین طریق بزرگداشت یاد مبارزه قهرمانانه رزمندگان سیاه‌کل و قیام توده‌های میلیونی در بهمن سال گذشته برای ما این باشد که با تکیه به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک که اساس تئوریک مبارزه چریک‌های فدائی خلق بوده و به نظر ما تنها شکل خلاق انطباق مارکسیسم - لنینیسم در شرائط تثبیت حاکمیت بورژوازی وابسته میباشد، در باره چند نکته مبرم جنبش با نیروهای مبارز و توده‌های خلق سخن گوئیم و پیش از آغاز این سخن از همه مبارزین چه کمونیست و چه غیر کمونیست صادقانه بخواهیم که به

سخن ما با دقت گوش کنند و اجازه ندهند که بدخواهان سخن ما را دگرگون جلوه دهند، زیرا این کار در سالی که گذشت بارها صورت گرفت. وقتی ما گفتیم حاکمیت بورژوازی وابسته در ایران از بین نرفته و بلافاصله پس از آن افزودیم که قصد نداریم بگوئیم همه کسانی که در دولت کنونی کار میکنند به این یا آن شکل نوکسر امپریالیسم هستند بلکه ماهیت عملکرد دولت را در نظر میگیریم باز بدخواهان سخن ما را وارونه کردند و چنین جلوه دادند که گوئی ما قصد داریم سابقه مبارزاتی دیگران را نفی کنیم در حالیکه بهیچوجه چنین نیست. ما معتقدیم که هیچ نیروئی حق ندارد حتی یک لحظه از سابقه مبارزاتی دیگران را انکار کند و هرکس حتی یک لحظه بر ضد بورژوازی وابسته به امپریالیسم مبارزه کرده باشد، همان یک لحظه اش نیز نباید انکار گردد و سابقه برخوردهای ما با سایر نیروهای خلقی نشان میدهد که چریکهای فدائی خلق صادقانه تر از همه مبارزات سایر نیروها را ارج گذاشته اند پس بحث ما همانطور که بارها گفته ایم بر سر افراد نیست. تفرقه‌ای که امروز ظاهراً "بین پاره‌ای از نیروهای خلقی احساس میشود زائیده طبیعت مبارزه در مرحله کنونی نیست بلکه زائیده مهارت بورژوازی وابسته در اعمال سیاستهای نواستعماری برای ایجاد زمینه سرکوب مبارزه خلق است. لذا باز هم تذکر میدهیم مبادا دشمنان خلق سخن ما را وارونه کنند و آنرا وسیله‌ای برای دامن زدن به بدبینی میان نیروهایی که در این مرحله از مبارزه باید در کنار هم باشند تبدیل کنند.

تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک

بر اساس تحلیل شرائط عینی و وضعیت طبقاتی جامعه ما به این نتیجه رسید که با "استقرار سلطه امپریالیستی، تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادیکه در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم. هر گونه تحولی میبایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی" (رفیق مسعود).

بنا بر این در کشور ما نباید مبارزه با امپریالیسم را فقط مبارزه با "اجنبی" و "بیگانگانه" دانست دیگر در اینجا مبارزه با امپریالیسم بمعنای مبارزه با طبقه حاکم یعنی مبارزه با بورژوازی وابسته نیز هست. این وحدت ارگانیک طبقه حاکم در داخل کشور با امپریالیسم امکان تجلی عالیترین شکل سیاست استعمار نوین که پایه سیاست امپریالیسم نسبت به کشورهای تحت سلطه را مخصوصاً "پس از جنگ جهانی دوم تشکیل میدهد. در رابطه با کشور ما بمنصه ظهور رساند.

میدانیم که اساس استعمار نو بر مغایرت ظاهری محتوی و شکل استوار است. استعمار نوین کشوری را که از لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی بطور کامل به امپریالیسم وابسته است بظاهر مستقل جلوه میدهد. و این را نیز میدانیم که یکی از دلائل توسل به این سیاست جدید استعماری، عمدتاً "عکس العمل امپریالیسم در مقابل جنبش آزادی بخش خلقهای کشورهای تحت سلطه بود. استعمار نوین شکل فریبکارانه استعمار کهن بود ولی برای آنکه این مغایرت ظاهری بین شکل و محتوی ثابت بماند نیروی سرکوبکننده بومی بزرگی مورد نیاز بود و امپریالیسم در هیچ جا از ایجاد آن غفلت نکرد و از جمله یکی از

بهترین نمونه‌های آنرا در کشور ما بوجود آورد.
 وقتی میگوئیم استعمار نوین عمدتاً "عکس العمل
 مکارانه امپریالیسم در مقابل مبارزه آزادی بخش
 خلقهاست باید انتظار داشته باشیم که در جریان غلبان
 مبارزه توده‌ای این سیاست نو استعماری بیشترین فعالیت
 را از خود نشان دهد و به مکارانه‌ترین شعبده‌بازی دست
 زند تا بتواند با ایجاد نمای ظاهری استقلال و ایجاد
 نمای ظاهری قدرت خلقی توهم استقلال را هرچه بیشتر
 تقویت کند و حداقل نیروهای نزدیک بین تر نهضت خلق
 را بفریبد و طبیعی است که در نهضت اخیر خلق ما نیز
 سیاست نو استعماری دست به این حيله‌گری بزند، بخصوص
 که ما میدانیم ایران برای امپریالیسم بیک معنی مسئله
 مرگ و زندگی است. چه چریکهای فدائی خلق ایران و چه
 سازمان مجاهدین خلق ایران بر این نکته اتفاق نظر
 داشتند که بعلت اهمیت ایران برای امپریالیسم مبارزه
 در اینجا بسیار سرسخت و طولانی خواهد بود (۱).

پس از قیام بهمن سال گذشته و سقوط شاه، خلق ما
 بحق شادمانی بزرگی کرد زیرا چماق بزرگی را از دست
 امپریالیسم گرفته بود ولی وقتی در میان آن شوق و شور
 نغمه‌های پیروزی کامل در گوشه و کنار بگوش رسید، ما،
 چریکهای فدائی فریاد برآوردیم که هنوز جز گامی کوچک
 برداشته نشده است و مبادا این توهم در خلق پدید آید
 که ما مرحله‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم و مبادا با فکر گذار

(۱) رضا رضائی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران
 جمله‌ای دارد که معنی آن چنین است: ایران یکی از آخرین
کشورهای خواهد بود که از قید امپریالیسم آزاد میشود!

از یک مرحله سیاست نو استعماری امپریالیسم بتوانند نیروهای خلق را پراکنده سازد. ولی زمزمه‌های پیروزی کامل کم کم بفریادهای کرکننده‌ای تبدیل شد و دستگاههای تبلیغاتی بورژوازی وابسته آنها شب و روز در گوش خلق خواندند و تعجب ما وقتی دوچندان شد که این زمزمه‌ها را از درون سازمان خودمان نیز شنیدیم که میگفتند با سقود شاه یک مرحله کامل استراتژیک پایان رسیده است و این هیا هو آنچنان بود که ما احساس کردیم نمیتوانیم صدای خود را بگوش خلق برسانیم و در اینجا بود که آثار عملی و نتایج وخیم یکی از بزرگترین نقائصی که کار چریکهای فدائی خلق در ۸ سال گذشته مبارزاتی بدان مبتلا بود ، یعنی کم بهادادن بمبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی ، خود را بعیان نشان داد.

چگونه سازمانی که بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک بوجود آمده بود و مرحله کنونی مبارزه را مرحله ضدامپریالیستی و ضد بورژوازی وابسته میدانست و وحدت استراتژیک آنها سرنگونی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و ایجاد جمهوری دموکراتیک نوین تشخیص میداد ، بدون هیچگونه برخورد ایدئولوژیک ، به اندیشه‌هایی راه داده بود که مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله استراتژیک مبارزه خلق میدانستند؟ این لیبرالیسم نتیجه فاجعه بار خود را ببار آورده بود و زمینه را برای مانورهای نو استعماری بورژوازی وابسته هرچه بیشتر فراهم کرد.

مشخصکننده گذار از یک مرحله انقلابی به مرحله انقلابی دیگر در زمینه اقتصادی انتقال مالکیت ارضار تولید از یک طبقه بیک طبقه دیگر و در زمینه سیاسی

انتقال حاکمیت از یک طبقه به طبقه دیگر است. البته در شرائط خاص تاریخی بر حسب شدت یا ضعف تضادها گذار از یک مرحله به مرحله دیگر ممکن است دورانهای گذاری را بوجود آورد که در طی آن طبقه جدیدی بنحو چشمگیر در مالکیت ابزار عمده تولید جامعه با طبقه سابق شریک شود و یا مخصوصاً " در حاکمیت سیاسی قدرت حاکمه بین طبقات جدید و قدیم تقسیم شود. ولی بهر حال این امر تغییری در ماهیت بحث نمیدهد که مرحله جدید انقلاب با انتقال مالکیت ابزار عمده تولید جامعه و حاکمیت سیاسی به طبقه یا طبقاتی که در انقلاب شرکت دارند مقارن است.

هنگامیکه میخواهیم این تعریف کلی از مرحله انقلاب را در کشوری مانند ایران که بورژوازی وابسته بر اقتصاد آن سلطه کامل دارد پیاده کنیم، بلافاصله باید بویژگی آن اشاره نمائیم. مالکیت ابزار عمده تولید در جامعه ما متعلق به بورژوازی وابسته است و صف انقلاب و ضد انقلاب را همین حقیقت تعیین میکند. همه نیروها و طبقات ملی و غیر وابسته در یکسو قرار میگیرند و بورژوازی وابسته به امپریالیسم و عمال آنها در سوی دیگر. آیا انتقال این مالکیت از بورژوازی وابسته بیکی از طبقات و نیروهای ملی بهمان صورتی که است میسر است؟ پاسخ بدون شک منفی است. ابزار تولید بورژوازی وابسته به مرض پلیدی مبتلا است که به هرکس منتقل شود او را نیز به آن مرض مبتلا میکند و این مرض وابستگی است. ابزار تولید بورژوازی وابسته را به هزاران تکه خرد کنید باز عنصر وابستگی در کوچکترین تکه های آن باقی است و بهرکس منتقل شود او را هم

وابسته میکند. پس این ابزار تولید بهمین سادگی از دستی به دست دیگر نمیرود. اگر به بورژوازی ملی منتقل شود او را به بورژوازی وابسته تبدیل میکند، اگر به دولت ملی منتقل شود او را به دولت وابسته تبدیل میکنند و خلاصه این خصلت ابزار تولید بورژوازی وابسته است که باید در این مرحله شناخت و به این سخن چریکهای فدائی خلق است که باید بدقت گوش داد: رهائی از وابستگی در جاهای که مالکیت ابزار تولید آن در دست بورژوازی وابسته است با خلع ید از مالکین آنها نیز میسر نیست. آنرا به مالکیت هر کسی میدهید هم او خود یک بورژوازی وابسته است. ما به کسی تهمت نمیزنیم و سابقه مبارزه ملی هیچکس را هم نفی نمیکنیم ولی این کس را که برای اداره فلان صنعت وابسته گماشته‌اید سابقه‌اش هرچه باشد در حال حاضر یک پادوی بورژوازی کمپرادور است. نیت او، ماهیت شخصی او در این امر هیچ تاثیری ندارد. در زمینه اقتصادی فقط به کمک یک انقلاب بزرگ و عمیق میتوان از چنگال وابستگی رها شد نه با دست بدست کردن ابزار تولید.

اما در زمینه حاکمیت سیاسی، سلطه بورژوازی وابسته در جامعه ما نه به دلیل عدم رشد تضادها و یا رونق تولید بورژوائی تحکیم مییافت بلکه سیمای واقعی این جامعه سرکوب شدید خلق بود و ستون فقرات ابزار این سرکوب را ارتش تشکیل میداد. همه نیروهای سرکوبگر دیگر فرزندان کوچک و بزرگ همین ارتش بودند. تا وقتی که این ارتش باقی است خیال امپریالیسم آسوده است. چگونگی حاکمیت بورژوازی وابسته مطلق و محرز است. حتی او حاضر است برای مدتی کارخانه‌ها را بخواباند، در این صورت

لطمه اساسی به نظم موجود وارد نمیشود، ولی اگر ارتش یعنی ابزار حاکمیت از دست برود، دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. انقلاب اگر بخواهد پیروز شود باید این ارتش را درهم شکند و اگر اینکار را انجام نداده، هیچ کار اساسی صورت نگرفته است. اینست ماهیت تعلیمات تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک در تحلیل مرحله انقلاب در کشور ما.

ببینیم پس از قیام بهمن و سقوط رژیم شاهنشاهی بر انقلاب ما چه گذشت. همانطور که پیش از این گفتیم، باید توقع داشت که در مقابل انقلابی باین عظمت، محیلانه - ترین حیل‌های استعمارنو از طرف امپریالیسم به مرحله اجرا درآید، حیل‌هایی که حتی گاه ابزارهای اجرائی آنها گمان میکردند مشغول انجام وظیفه‌ای ملی و انقلابی هستند. قیام خلق به آنچنان مرحله‌ای رسیده بود که امپریالیسم میدید برای حفظ پایگاه خود در کشور ما باید رژیم شاهنشاهی را که سالیان دراز وسیله تحکیم نفوذ وی در این سرزمین بود، فدا کند. دیالکتیک تاریخ و رشد تضادهای چنان کرد که امپریالیسم درست بهمان دلیلی که زمانی به حمایت از شاه برخاسته بود، امروز از حمایت او دست بردارد. و آن دلیل همانا حفظ منافع خود در سرزمین ما بود.

امپریالیسم به ابزار حاکمیت خود یعنی ارتش دستور داد که سلاح بزمین بگذارد و این ماهرانه‌ترین تاکتیک جنگی بود که علیه قیام ما بکار برد. هیچیک از حملاتی که پیش از آن به جنبش کرده بود تا این حد حساب شده و کاری نبود. پس از این واقعه بود که حوادث بنحوی گنج‌کننده و ظاهراً "متناقض بوقوع پیوست. خلقی که دشمن

خود را روشن میدید و هدفهایش را بخوبی میشناخت ناگهان احساس گنجی و سردرگمی کرد. چه شده است؟ کارها که در دست خودمان است، اینها که بر سر کارند همه از خودمان اند، پس چرا همه چیز به روال سابق است! سیاست نواستعماری کار خود را کرده بود، ولی فهم این مسئله برای توده ها به مرور زمان احتیاج داشت و امروز میتوان با قاطعیت گفت که دست امپریالیسم در این بازی تا حد زیادی روشدها است. ظاهراً "امپریالیسم پس از آنکه اطمینان یافت که موقعیت ارتش در صورت روی کار آمدن دولت جدید همچنان محفوظ است، دیگر خیالش آسوده بود، زیرا اگر ساده اندیشان نمیدانستند، او میدانست که با بودن ارتش همه چیز در کنترل اوست. اگر عوام فریبان میگفتند و ساده لوحان باور میکردند که مصدق را صرفاً "کارشکنی های حزب توده سرنگون کرد، امپریالیسم میدانست که مصدق را ارتش سرنگون کرد. حتی در حالیکه ظاهراً "خودش وزارت دفاع را بعهده داشت. اگر ارتش باقی بماند، سایر مسائل فرعی و ثانوی است و به مرور زمان بنفع امپریالیسم حل خواهند شد، بهمین دلیل هم بود که خلق آگاه ما در طی مبارزاتش بیشتریین فشار را بر درهم شکستن ارتش وارد میکرد، ولی بهر حال این آن چیزی بود که واقع شد.

با تضمین موقعیت ارتش، حالا دیگر میتوان رژیم جدیدی داشت. نمایندگان بخشی از بورژوازی وابسته بمناسبت تضادی که با رژیم شاه و مخصوصاً "تعدیات اقتصادی خاندان سلطنتی داشتند، در زمانیکه مبارزه با شاه، نمائی از مبارزه با امپریالیسم بود، با آن همدردی میکردند و با اوج گرفتن مبارزات توده ها و عمیق تر شدن تضادهای درونی هیئت حاکمه، حضور اینها در جنبش مخالف شاه بیشتر

احساس میشد. پس از آنکه همه فهمیدند که دیگر رژیم شاهنشاهی در این سرزمین قادر به دوام نیست، خیل بزرگی از خرده بورژوازی وابسته که سالها در مقامات بالای دستگاه بوروکراسی و تکنوکراسی آریا مهری مشغول خدمت به بورژوازی وابسته بودند، از موضع ضدیت با شاه به جنبش مردم پیوستند تا مقام خود را در آینده نجات دهند و از انتقامجویی خلق در آینده نسبت بخود بکاهند. دولت جدید میتواند نسبت عناصری از این "انقلابیون" وابسته را در خود داشته باشد. عوض کردن چهره برای اینها کار بسیار آسانی بود، چراکه چهره سابقشان نیز مصنوعی و عوضی بود. اینها همان خرده بورژوازی وابسته اند که مخصوصاً "پس از" انقلاب سفید، شاه آنها را به بهانه داشتن مدارک عالی تحصیلی به جای فئودالهای سابق در دستگاههای اداری و تکنوکراسی دولتی، که روز بروز هم دامنه مییافت، مستقر کرد تا بصورت مهره های بی اراده و مزدور، اساس تمرکز قدرت را در دست وی که لازمه رشد بورژوازی وابسته بود، تأمین کند و او را از چنگ فئودالهای ابله و کله شق در دستگاه اداری نجات دهند. در ترکیب دولت جدید از اینها میشد استفاده کرد، ولی به آنها نمیبایست اکتفا نمود، زیرا درست است که اینها این اواخر تندوتیز انقلابی شده بودند، ولی حداقل کارمندان زیردستان همه سوا بقشان را میدانستند.

دسته دیگری که میبایست در دولت جدید شرکت کنند، سیاستمداران حرفه ای طبقه مُرد بودند که پس از ده پانزده سال کسادی کامل ناگهان بازاری بسیار گرم برای فروش تبحر حرفه ای خود پیدا میکردند. آنها زمانه سی نمایندگان طبقات ملی بودند که حالا از طبقه شان خبری نبود، ولی بهر حال اینها مهارتهائی داشتند، فن بنند و

بست و عوام‌فریبی را میدانستند، راه تحریف حقایق تاریخی را بلد بودند و مخصوصاً (و این مهارتی است که آنها در این مرحله بسیار روی آن حساب میکردند) طریق دشنام دادن و تهمت زدن به کمونیست‌ها را بلد بودند. ولی این‌ها این‌را هم میدانستند که دیگر با همان عزت و احترام گذشته پای در معرکه سیاست نمیگذارند. زمانی بود که آنها روی دوش طبقه‌شان حرکت میکردند، ولی حالا میبایست بر سر راه انقلاب بساط پهن کنند و برای کالای خود مشتری بطلبند. این‌ها که طبقه‌شان را از دست داده بودند، اکنون حاضر بودند حتی بنا به اصطلاحی که از سابق برایشان مانده بود، "حزب"، "نهضت" و یا "جبهه" خودرا هم رها کنند و با اصطلاح خودرا تکفروش کنند. در میان این‌ها آنکس که در گذشته ناسیو-نالیست بود، حاضر بود عادت شاهنامه‌خوانی خودرا ترک کند و خودرا به صحیفه سجادیه متمایل نشان دهد، و این تغییر موضع ناگهانی را برای دوستان قدیمی که بهر حال بارها از لطف او بخاطر استعمال کلمات عربی سرزنش شده بودند، باینصورت توجیه کند که "جوهر فرهنگ ملی ما همانا اسلام است" و حتی حاضر شود بجای کلمه "ملت"، که همه هویست سیاسی خودرا زیر بیرق او یافته بود، از "قوم"، "قبیله" و "امت" استفاده نماید و آنکس که در میان آنها در گذشته مخالف "شخصیت پرستی" بود، حال حاضر بود که بگوید این شخصیت غیر از آن شخصیت است و این فرد دست خدا و دعای ملت همراش میباشد و فراموش کند که در مورد آن "شخصیت" هم همین‌ها را میگفتند. و بهر حال این‌ها هم میتوانند در دولت بعد از قیام جایی داشته باشند. این‌ها که روزی نمایندگی بورژوازی ملی را داشتند، حال دیگر از لحاظ سیاسی مرده بودند، ولی تاریخ خواست این شوخی را هم بکند

که اینها در مراسم تشییع جنازه و تدفین خود نیز شرکت داشته باشند. شاه این عادت بد! را داشت که پس از کشتن افراد، دیگر اعتنائی به مراسم خاک سپاری آنها نمیکرد، ولی امروز زمانی فرارسیده بود که حتی مرده‌هایی را که از زمان شاه روی زمین مانده بودند خاک کنند.

ولی دولت پس از قیام بهمن را نمیشد صرفاً " با همین ها ساخت. اگر چنین کاری میسر بود، همه اینها با وجود شاه هم حاضر بودند حکومت تشکیل دهند. در دولت پس از قیام بهمن باید قیام خلق بحساب آید تا زمین‌ه‌ تسویه حساب بعدی با این قیام آماده شود، پس دستگاه دولتی جدید باید عناصری را نیز شامل شود که واقعا " در قیام خلق شرکت داشته‌اند و بهر حال نماینده قشرها و طبقاتی از درون خلق بودند. اگر اینها نباشند، خلق دولت را نمیپذیرد، ولی باید کاری کرد که وجود آنها، نه تنها زیانی به نظام موجود نزنند، بلکه به حفظ آن مدد رسانند. وجود این چهره‌ها در دولت باعث میشد که امیدهای مردم پدید آید و قشرهایی از آنرا از خود بدانند و در مقابل حملات دیگران حتی بدفاع از آن برخیزند. ولی در انتخاب این چهره‌ها باید دقت بسیار کرد و در چگونگی قدرت‌آجرائی آنها از این هم بیشتر باید دقت کرد. از میان نمایندگان طبقات ملی آنهائی باید به دولت راه داده شوند که وجودشان برای نظام موجود کم خطرتر باشد و بعلاوه دستگاههای اجرائی را باید آنچنان تنظیم کرد که نیت اینها هرچه باشد کاری از آنها ساخته نباشد تا هرچه زودتر یا خودشان ناامید شوند و بکناری روند یا مردم از آنها ببرند و قطع امید کنند و آنگاه نطق یک هوچی مزدور کافی است تا انبوه مردم خود آنها را وادار بکناره‌گیری کنند، و یا اساساً

به مقام خود دل خوش کنند و حساب خود را از منافع طبقه‌شان جدا نماید. و به این ترتیب این افراد پس از آنکه وظیفه تاریخی خود را از نظر بورژوازی وابسته انجام دادند یک‌یک از صحنه دولت ناپدید میشوند. در یک سال اخیر اینها دردناکترین سرنوشت را در صحنه سیاست کشور ما داشتند. اینها همانطور که خود نیز بارها اعلام میکردند خیلی کارها مایل بودند انجام دهند که نمیتوانستند و واقعا " در این سخنانشان صادق بودند و خیلی کارها هم نمیخواستند انجام شود که انجام میشد. یکی از خصوصیات جریانات یکسال اخیر این است که همه از دستهای مرموزی سخن میگویند که همه چیز را بهم میزند و در هرکاری خرابکاری و اشکال‌تراشی میکنند، از مسلمانانی که بیش از حد مسلمانند و نمایندگان امامی که به سخن امام گوش نمیدهند و پاسدارانی که دستور فرمانده خود را نمیخوانند و کمیته‌هایی که دستور انحلال خود را پاره میکنند و خلاصه ظاهرا " هیچ چیز نظم ندارد ولی در عین حال همه چیز منظم بنظر میرسد وقتی مثلا کارگران در یک کارخانه اجتماع کردند همیشه کسانی پیدا میشوند که به آنها حمله کنند و اجتماعشان را برهم زنند اگر چه نه رئیس کمیته محل اطلاع داشته باشد و نه رئیس شهربانی محل، عمل انجام میشود و بعد کسانی که شاید در انجام آن دخیل نبودند در مسئولیت آن شریکند و تمام مسئولیت را بعهده میگیرند و به این کار ناگزیرند - این دست مرموز و این حرکت برنامهمرزی شده در عین هرج و مرج همان قدرت اجرایی بورژوازی وابسته است که ظاهرا " خود را گوش بفرمان

جلوه میدهد و روزی صدبار برای مردم قسم میخورد که شعار "امام و امت" را جایگزین شعار "شاه و ملت" کرده است. اینست که هرروز که از قیام میگذرد تعداد اینگونه افراد را در دستگاه دولتی کنونی کمتر می بینیم و در نتیجه احساس میشود که کارها دارد به نظم درمیآید و واقعا "حد آمر و مامور مشخص میشود.

اینست ماهیت دولت پس از قیام، و عملکردهای آنرا دیگر لازم نیست ما در اینجا ذکر کنیم. هرکس نتیجه عملکرد یکساله دولت پس از قیام را با پوست و گوشت خویش احساس میکند. اما وظیفه ما کمونیستها در مقابل چنین وضعی چه بود؟ ما باید چه میکردیم؟ ما باید واقعیت وضعی را که پیش آمده بود برای خلق توضیح میدادیم و حتی برای آنهایی که به خلق تعلق داشتند و اکنون در دستگاه دولتی جای میگرفتند، میبایست بگوئیم که اگر احساس قدرت میکنید توهمی بیش نیست، اگر فکر میکنید دستگاههای اجرائی آریا مهری در مقابل شما پیشانی به زمین میسایند از ترس جنبش خلق است و درکمینند تا با این عابدنمائیهها از جوش انقلابی خلق بکاهند و آنگاه خود میدانند چه کنند. جای همه این چاپلوسیهها و تملق گوئیهای ریائی از جنبش خلق را عربدهها و دشنامهای وحشیانه خواهد گرفت و موجودات مفلوک امروزی به قهرمانان فردا تبدیل خواهند شد. کمونیستها میبایست چنین میکردند و چریکهای فدائیی چنین کردند و بدون آنکه بخواهند به نیروهای ملی اهانته کنند و به تضادهای درون خلق دامن بزنند به همه هشدار دادند که در ایران فقط یک نظام اقتصادی هست و آنهم نظام اقتصادی بورژوازی وابسته و فقط یک

ابزار حاکمیت وجود دارد که اصلی ترین و مهمترین آن همان ارتش بورژوازی وابسته است و هیچ نیروی خلقی نباید این توهم برایش پیش آید که در قدرت قرار گرفته است و سربازگیری جدید بورژوازی وابسته را نباید به حساب تغییر کیفی و ماهوی اوضاع گذاشت. در تحلیل نباید به اشخاص متوسل شد و نیات آنها را بررسی نمود بلکه به جریان عینی و تحول شرائط واقعی باید توجه کرد.

پس از این آرایش جدید، بورژوازی وابسته کسسه جسارت خود را در مقابل قیام خلق از دست داده بود اعتماد بنفس جدیدی پیدا کرد و جنبش خلق را از هر سو مورد تهاجم قرار داد. وجود حمایت توده‌ای از پاره‌ای از افراد موجود و ذی نفوذ در دستگاه دولتی جدید قدرت مانور بزرگی در اختیار بورژوازی وابسته قرار داد و پوشش بسیار خوبی برای محیلانه‌ترین سیاستهای نواستعماری گردید. و در میان مردم سردرگمی عجیبی نسبت به ماهیت اوضاع ایجاد نمود. زمان شاه همه چیز روشن بود و شاه همه اسلوبهایش را آزمایش کرده بود و دیگر فقط با زبان گلوله با مردم حرف میزد ولی اکنون هزاران زبان برای تحمیق و سرکوب جنبش خلق گشوده بود علاوه بر آنکه زبان گلوله نیز فصیح تر و سهلتر از زبان شاه در صورت لزوم بکار گرفته میشد در چنین شرائطی همانطور که در فوق تذکر دادیم وظیفه نیروهای روشنفکری انقلابی خلق این بود که به خلق کمک کنند تا وضع تازه را دریابد ولی متأسفانه در بسیاری از موارد این نیروهای روشنفکری بیشتر از توده‌های خلق که بهر حال در تجربه روزمره خود ماهیت اوضاع جدید را بطور غریزی درک میکردند دچار اشتباه و توهم بودند.

در درون جنبش کمونیستی اپورتونیستهای رنگارنگ با تحلیلهای گوناگون عجز خود را در درک واقعیات و آمادگی خود را برای شرکت در کار فریب توده‌ها ظاهر ساختند. آنها از انتقال حاکمیت به بورژوازی "ملی" یا "لیبرال" و "متوسط" و یا خرده بورژوازی "مرفه" یا "سنتی" و یا بطور کلی خرده بورژوازی و یا شرکتی از همه اینها سخن گفتند بدون آنکه بتوانند نشان دهند کدام تغییر اقتصادی - اجتماعی و یا کدام انتقال قدرت واقعی این انتقال را تأیید میکند. آنها در بهترین موارد بورژوازی وابسته را که قیام ضربات بزرگی بر وی وارد ساخته بود و مطابق تعلیمات لنین بواسطه ورود همین ضربات میبایست هزاران بار هوشیارتر و وحشی‌تر دست‌بعمل‌زند، به بیمار درمانده‌ای تشبیه میکردند که گویا این ضربات او را بحالت‌انغماء و بیهوشی افکنده و اکنون بورژوازی ملی یا بورژوازی لیبرال یا خرده بورژوازی سنتی مرفه یا هر سه در کنار یکدیگر مشغول پرستاری و درمان او هستند تا گویا از جا برخیزد و لابد همه آنها را باز مثل گذشته سرکوب‌کند. اینها میگفتند "خرده بورژوازی در رویای جمهوری اسلامیش غرق است و در این شرائط بعلت ضعف تا ریخیش محکوم است که پیروزی خود را تقدیم بورژوازی کند، او بیش از هر چیز در فکر ترمیم خرابیهای سیستم کمپرادوری با پوشش اسلامی است" (ص ۴۶ - پاسخ به مصاحبه). چه کمکی از این بزرگتر میشد به فریبکاری بورژوازی کمپرادور در این دوره نمود. او را که ابتکار همه اعمال رادر دست دارد به بیماری محتضر تشبیه کنیم که فعلاً کاری از او ساخته نیست و همه مسئولیتها را به گردن

"بورژوازی لیبرال" مخصوصاً " این خرده بورژوازی با طبیعت "متزلزل" و "مردد" و هزار صفت زشت دیگر انداخت . لنین میگفت بورژوازی وقتی زیر ضربه انقلاب قرار میگیرد همه نیروهایش را بسیج میکند و بنوبه خود انقلابی عمل میکند اینها بورژوازی وابسته را در زیر ضربه به موجودی فاقد هرگونه قدرت اجرائی تشبیه میکنند . که گویا موقتا " نیروهای که بهرحال ریشه ملی دارند وظایفش را انجام میدهند تا دوران نقاهتش را بگذرانند و باز قادر به اعمال نقش خویش باشد . ابلهانتر از این و فریبکارانه‌تر از این نمیشد سخن گفت ولی اپورتونیستهای ما گفتند ، برای امپریالیسم چه از این بهتر که هدف مستقیم مبارزات خلق نه بورژوازی وابسته بلکه آن نیروهای ملی باشد که طبق تحلیل این اپورتونیستها گویا نمیگذارند بورژوازی وابسته که به حالت اغماز افتاده فوت کند . در آغاز بنظر میرسید که اینها دچار اشتباه شده‌اند ولی جریان اوضاع نشان داد که اشتباهی در کار نیست و اپورتونیسم مشغول انجام وظیفه تاریخی خویش یعنی کاستن از حدت مبارزه طبقاتی خلق و منحرف کردن مسیر آن میباشد . بهرحال با آرایش جدید بورژوازی وابسته به امپریالیسم بکمک مودیان تریستن سیاستهای نواستعماری براه افتاد . همه چیز بروفق مراد بود . پیش از هرکاری باید خیال بورژوازی وابسته به امپریالیسم از جانب مصونیت ارتش در مقابل مردم راحت باشد . اینست که اولین برنامه دولت جدید مراسم غسل تعمید ارتش بود و اولین خیزش خلق در مقابل دولت جدید تقاضای انحلال ارتش بود و در جریان این کشمکش ، خلق چیزهای بسیاری آموخت . ارتش تغییر نام یافت .

برای آنکه تجدید سازمان نیابد، چندتن از امرای ارتش را تیرباران کردند تا جان بقیه را نجات دهند. عده‌ای را برکنار کردند تا عده‌ای از برکنارشدگان را بر سر کار بیاورند و پس از مدتی بتدریج این کنارگذاشتگان دیروز را بر سر کار فراخوانند و به فرماندهی رسانند. واقعا "کسانیکه دست به این کار ابلهانه میزدند و به خیال خود خلق را فریب میدادند تا چه حد این خلق را جاهل و عامی تصور میکردند و به واقع یکی از خصوصیات رژیم کنونی اینست که روی چهل مردم بسیار حساب میکنند، همانطور که شاه روی ترس آنها حساب میکرد. ولی مردم در جریان روزمره زندگی و مبارزه بسرعت چهره واقعی آنها را میدیدند (و می بینند) و تسلیم فریبهای آنها نشدند. ولی اپورتونیستها که این فریب برایشان دلپذیرتر از هزار واقعیت بود کم کم به آن رضا دادند. خودشان پیرامونش سکوت کردند و مردمی را هم که گردشان جمع شده بودند دعوت به سکوت کردند ولی شترسواری مخفیانه میسر نیست ارتش نمیتوانست ماهیت خود را پنهان کند حتی اگرچه اسمش اسلامی و ملی شده بود در عید سال "قیام پیروزمند" ارتش سنندج را به آتش کشید و هرگونه عوامفریبی در ماهیت این ارتش را باطل کرد همه چیز بروفق مراد بورژوازی وابسته بود و فقط یک چیز محاسبه‌ها را غلط از آب درمیآورد و آن همان چیزی بود که حسابهای شاه را هم غلط از آب درآورد: مبارزه خلق. "افسوس" ! که این خلق که بورژوازی وابسته سعی میکند در ایمانش به اسلام بیش از حد مبالغه کند آنقدر که به قرآن آشناست به تاریخ آشنا نیست. والا بورژوازی وابسته بکمک تمام بزهکاران سیاسی گذشته خلق، تاریخی را که

برایش نوشته میخواند و برایش توضیح میداد که مصدق شخصیتی ملی بود که بقدرت رسید ولی آنقدر کمونیستها در کارش کارشکنی کردند که سرانجام دربار و آمریکا براحتی کنارش گذاشتند. اینها در محاسبات خود حزب توده را "کمونیستها" جا میزنند و وقایع تاریخی را نیز کلاً واژگونه جلوه میدهند و نمی گویند که مصدق میخواست دولت ملی خود را بکمک ارتش شاهنشاهی بنا کند میخواست مبارزه ضد امپریالیستی را با وجود حفیظ فئودالیسم صورت دهد و میخواست اصلاحات موردنظر خود را نه با تکیه به خلق بلکه از راه قانون و مجلس انجام دهد. اینها بود که حکومت او را غیرممکن میکرد. و اگر حزب توده از "کمونیستهای واقعی" تشکیل میشد و اگر چنان حزبی با مصدق همگام بود اساساً "اعلیحضرت" دستخط نخست وزیری مصدق را صادر نمیکرد و بهر قیمت بود به مبارزه با قیام خلق برمیخواست. اساساً یکی از دلائلی که علاوه بر حمایت خلق از مصدق باعث شد که دربار موقتاً در مقابل نهضت ملی عقب نشینی کند، این بود که مصدق از تز ملی شدن صنعت نفت حمایت میکرد و حزب توده به دلائل خاصی که همواره خاص خود این "کمیته مرکزی" خائن است با آن مخالفت مینمود. بهر حال اگر مردم عامی زیاد گوش به این تاریخ نویسی بورژوازی وابسته نمیدهند، برای این اراجیف در میان اپورتونیستها گوشهای شنوایی هست. آنها حتی وظیفه تاریخی مبارزاتی خویش را از روی همین طرز تاریخ نویسی اخذ میکنند. بورژوازی وابسته پس از آنکه تاریخ زمان مصدق را آنچنان تحریف کرد، فوراً "به مقایسه وضع دولت پس از قیام بهمین باد دولت مصدق میپردازد و در این دولت شخصیتهایی بمراتب

"بزرگتر" از مصدق میبیند و برای آن از ناحیهٔ چپ خطری همانند خطر حزب توده برای دولت مصدق (البته بزعـم خود این تاریخ نویسان!) می بیند و اپورتونیستها نیز هر جا که خلق بمبارزه برمیخیزند با این فکر که ما نباید خطائی را صورت دهیم که زمان مصدق صورت دادیم و باید از دولت "ملی" حمایت کنیم، از سازماندهی و شکل نیروهای خلق خودداری میکنند و حتی جلوی جنبشهای خودبخودی را حتی الامکان میگیرند. البته همـه اپورتونیستها این سخنان را با این صراحت بیان نمیکند البته این صراحت را در روزنامه کار شماره ۳۷، ارگان "فدائیان خلق" می بینیم. ولی همه نتایج عملی آنرا می پذیرند.

ولی واقعیت چیست؟ آیا مردانی که در رژیم جدید دست اندرکارند بمراتب "بزرگتر" و ملی تر از مصدق اند و یا ماهیت این دولت و اعمال آن انقلابی تر و ملی تر از ماهیت و اعمال دولت مصدق است؟ هرچند معتقد نیستیم که در زمان مصدق نیز حاکمیت بطور کامل به بورژوازی ملی منتقل شده باشد، در حالیکه اساساً مقایسه وضع امروز را با گذشته بصورت مکانیکی کار درستی نمیدانیم و معتقدیم که تاریخ هرگز بطور جدی تکرار نمیشود ولی اندکی مقایسه این مورخین کذاب را بررسی میکنیم تا ببینیم که مصدق چه کرد و این ظاهرا از مصدق "بزرگترها" چه کردند. مصدق شیرهای نفت را سرانجام بروی امپریالیستها بست ولی اینها شیرهایی را که قیام خلق بر روی امپریالیستها بسته بود بی قید و شرط بازکردند، مصدق واقعا "به مطبوعات آزادی داد و حتی بقول خود اینها مطبوعاتی که او را در حال رقص برای

آمریکا نشان میدادند آزاد گذاشت ولی اینها مطبوعاتی را که آزادی خود را از مبارزات خونین بدست آورده بودند ببهانه‌ایکه از زمان مصدق کسب میکردند بستند. روزنامه‌هایی را که مصدق اجازه انتشار داده بود "زاهدی" تعطیل کرد ولی روزنامه‌هایی که پس از قیام در دوران قیام بوجود آمده بودند توسط چه کسانی تعطیل شد؟ گوئی در میان (از) این "از مصدق بزرگترها" در عین حال "از زاهدی بزرگترها" هم وجود دارد، نه نبایند تاریخ را این چنین نوشت و نباید آن چنان از آن درس گرفت. ولی اپورتونیستهای ما با این نحو درس گرفتن از تاریخ درد اصلی، خود یعنی بیعملی خود را تسکین میدهند، لذا این روایت از تاریخ برایشان دلنشین است. مصدق میخواست نفت را ملی کند و حزب توده با ملی کردن نفت مخالفت میورزید. مسلم است که این حزب در آن شرائط در جهت تضعیف نهضت ملی عمل میکرد زیرا که در آن زمان بزرگترین عامل وابستگی اقتصاد به امپریالیسم صنعت نفت بود ولی این چه ربطی دارد به امروز، که این "از مصدق بزرگترها" میخواهند بقول بازرگان خرابیهای را که قیام به اقتصاد بورژوازی وابسته وارد کرده جبران کنند و کمونیستها میگویند نه، باید وابستگی را برانداخت! امروز مصدق جهت ملی را میگرفت و حزب توده جهت ضدملی را، امروز این "از مصدق بزرگترها" جهت ضدملی را دارند. و جالب اینست که حزب توده با وفاداری حیرت‌آوری به اصول خویش در این مرحله نیز جهت ضدملی را حمایت میکند. بهر حال در این مقایسه اگر عنصری از واقعیت وجود داشته باشد اینست که جنبش کنونی خلق بسیار بزرگتر و پردامنه‌تر از نهضت زمان مصدق است.

ولی این تاریخ نویسان کاری به این حقایق ندارند آنها تاریخ را بهمان صورت مینویسند و میدانند که در بازار اپورتونیستها این کالا خریدار دارد. آنها مشتری خود را خوب میشناسند. چرا آنها که میخواهند از تاریخ گذشته درس بگیرند نحوه مسلط شدن رضاخان قلدر را بیاد نمیآورند. بیاد نمیآورند که چگونه یک حيله امپریالیستی از یک نوکر جیره‌خوار یک قهرمان ملی ساخت و همه نیروهای ملی به حمایتش برخاستند و هر جنبشی را سرکوب کرد، تقویتش نمودند که گویا مرتجعین و نیروهای گریز از مرکز را درهم میشکنند و وقتی همه تضادهای درونی طبقه حاکم بکمک نیروهای ملی بنفع رضاخان حل شد، با سهولت و بدون آنکه کسی چیزی بگوید خود اینها را هم درهم شکست. آیا امروز نیز البته در مقیاسی بسیار وسیعتر چنین وضعی حاکم نیست؟ آیا امروز هم نیروهای خلق به مدد تحلیلهای اپورتونیستی وسیله دست‌گروهی از هیئت حاکمه جدید برای حل تضادهایشان با سایر قشرهای این هیئت حاکمه قرار نگرفته‌اند؟

در آغاز، رژیم جدید که برای تسهیل کار، تبلیغات خود را شدیداً در پوشش مذهب می‌پوشاند برای سرکوب جنبش خلق محمل مبارزه با کمونیسم را برگزید. هرکس هر سخنی گفت که به مذاق حکام جدید خوش نیامد و یا با منافع بورژوازی وابسته مغایرت داشت، به کمونیسم متهم میشد. برای سرکوب کمونیسم در "جمهوری اسلامی" البته دو تکلیف موجود است یکی "دنیوی" و دیگری "اخروی"، چنین بود محتوی تبلیغاتی که رژیم جدید بکمک آنها میکوشید جنبش خلق را سرکوب کند و "متاسفانه" در این محاسبه هم اعتقاد مذهبی مردم بیش

از حد بحساب آمده بود و هم احترام آنها به کمونیستها دست کم گرفته شده بود. دیگر نام کمونیسم با نام فدائی در نزد خلق یکی شده بود و خلق ما سالهای دراز در خلوت تنهایی خود عشق به چریکهای فدائی را با خون آمیخته بود و در قیام بهمن ۵۷ دوش بدوش آنها جنگیده بود. عربده های کارگزاران رژیم جدید و فریادهای "مرگ بر فدائی" آنها جز آنکه روز بروز پیرامونشان را از مردم بیشتر خالی کند سودی برایشان نداشت. در آن زمانیکه به اشکال مختلف اپورتونیستهای ما مشغول اثبات این امر بودند که مبارزه مسلحانه "انحرافی از مارکسیسم" بوده این دولتمردان میدیدند که چگونه مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی در ۸ سال گذشته سلاح تبلیغاتی مبارزه ضد کمونیستی که ظاهراً در "جامعه اسلامی" و آنهم در یک "نهضت اسلامی" میبایست در این زمینه برنده ترین سلاح باشد کارآئی خود را بکلی از دست داده و عربده های ضد کمونیستی اولیه بتدریج خاموش شد و نتایج منفی آن آشکار گردید. رژیم متزلزل شد و بورژوازی وابسته دانست که اگر این رژیم بدینگونه فرو ریزد دیگر جلوی سیل قیام خلق را نمیتوان گرفت، لذا مکاری تازه ای صورت گرفت. عده ای از درون همین هیئت حاکمه از عده ای دیگر انتقاد کردند که نباید چنین سخن بگویند و نباید تضادها را دامن بزنند. پس به روش دیگری متوسل شدند خلق در آن هنگامیکه اینان فریادهای هیستریک ضد کمونیستی میکشیدند همچنان خواستار مبارزه با بورژوازی وابسته به امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم آمریکا بود و تا جائیکه سرکوب اینان اجازه میداد این مبارزه را صورت هم میداد، پس

دست به حيله نواستعماری جدیدی زدند جنبش خلق را بایند
 در پوشش مبارزه ضد آمریکائی سرکوب کرد "همه بسوی آمریکا
 نشانه بگیرید" و با این شعار عده‌ای به خانه کارگر
 میریزند که اینجا خانه آمریکاست، که اینجا لانسه
 نوکران آمریکاست و در بلندگوهای تبلیغاتی نعره سر
 میدهند که چریکهای فدائی نوکران آمریکا هستند. چه
 اتفاق جالبی وقتی کمونیسم مورد حمله بود مصداق آن
 فدائی بود و امروز که آمریکا مورد حمله است باز
 مصداق آن فدائی است چه می‌پندارید؟ هدف در هر دو مرحله
 یکی است:

همانها ئیکه در دوره قبل بعنوان کمونیست سرکوب
 میشدند در دوره جدید بعنوان نوکران آمریکا و صهیونیسم
 بین المللی مورد هجوم تبلیغاتی رژیم جدید قرار گرفتند.
 یورش وحشیانه به کردستان زیر همین شعار صورت گرفت
 در حالیکه تنها راه مبارزه با امپریالیسم در کشور ما
 مبارزه با بورژوازی وابسته و ارتش مزدور است. اینها
 ببهانه اینکه ما درگیر مبارزه با آمریکا هستیم از مردم
 میخواستند دست به ترکیب هیچ نهاد امپریالیستی نزنند.
 مبارزهای واقعی وجدی به مبارزهای موهوم و بیهدف تبدیل
 میشد و مبارزهای طبقاتی تحت الشعاع بندوبسته‌های
 بین المللی قرار میگرفت. کسانی که اسناد ۵۰ سال
 خیانت خاندان پهلوی بطور کامل در اختیارشان است و حتی
 یک سطر آنرا ابراز نکردند اکنون با چند سند بسی ارزش
 که خیلی زود معلوم شد در ارتباط با تصفیه حسابهای
 خصوصی درونی خود هیئت حاکمه منتشر میشود از مردم
 توقع دارند در صف چهار میلیونی به تحسین این مبارزه
 "شجاعانه" بپردازند. (در اینجا لازم است تذکر دهیم که

ما "افشاگری" های اخیر غاصبین نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را قبل از اینکه افشاگری بدانیم ، کمک به یک بخش از طبقه حاکمه بر علیه بخش دیگر میدانیم و قبل از آنکه نشانی از دامن زدن به تضادهای درونی طبقه حاکمه را در آنها ببینیم ، تنها کرنشی در مقابل ارتجاع حاکم را می بینیم . بیشک قابل سوال است که اگر این اسناد بعد از قیام بدست این غاصبین نام سازمان ما افتاده است ، پس چرا تا کنون به افشای آنها نپرداخته اند؟! راستی آیا در تاریخ هیچکس بخود جرات داده تا اینحد قیام خلقی را به مسخره بگیرد .

درگرما گرم این دسیسه بازی نواستمماری اپورتونیستهای ما به چه کاری مشغولند؟ اینها هنگامیکه فریاد "مرگ بر فدائی" آن عربده کشان به آسمان برمیخیزد خود را سرزنش میکنند که گوئی ما چپ روی کرده ایم که چنین وضعی پیش آمده است و هنگامیکه این صدا خا موش میشود و فریاد "مرگ بر آمریکا" برمیخیزد با این نغمه جدید به رقص برمیخیزند و مردم را به حمایت و دنباله روی از سازندگان این نغمه تشویق میکنند و هنگامیکه سازندگان این نغمه با ترنم همین آواز به سرکوب خلق میپردازند آنها به سرزنش "قشریون" ویا "عناصر نا آگاه" میپردازند. اینها در فریب خلق شریک جرمند . بله دسیسه کاریهای بزرگی صورت میگیرد و بسیار هم طبیعی است که چنین میشود . وقتی بورژوازی وابسته در سالروز ۲۸ مرداد باز ب فکر آزمایش ۲۸ مرداد میافتد و قصد تکرار آن روزهای خوش را در سر میپروراند و آن هجوم وحشیانه را به کردستان تدارک میبیند و آنچنان بر خلق ما میتازد ، اپورتونیستها در تحلیلهای خود از

" گرایشهای ارتجاعی و خرده بورژوازی" و یا " خواستهای فاشیستی روحانیون" و امثالهم سخن میگویند و هنگامیکه سرانجام مقاومت دلیرانه خلق کرد مانع تحقق خیالات بورژوازی وابسته میشود و خلق کرد بانثار خون خود بار دیگر ثابت میکند که تکرار تاریخ بصورت مسخره میسر نیست، برای فریب توده‌ها باز به یک نیرنگ بازی نواستعماری احتیاج است بورژوازی وابسته بازرگان را از نخست‌وزیری کنار میگذارد و او را برای سخنرانی به پادگانها میفرستد و آنگاه بازرگان و اطرافیانها را از طرف همان کسانی که تا دیروز مخالفت با بازرگان را مخالفت با امام و مخالفت با خدا و خلاصه هزاران گناه دیگر میشناختند، ناگهان به مناسبت مصلحت روز، همه به دشنام گوئی به بازرگان پرداختند و گناه همه آنچه را که نشده بود و میبایست میشد و همه آنچه که میبایست بشود و نشده بود بگردن بازرگان انداختند. اما پورتونیستهای ما چه کردند، آنها هم با اینها همصدا شدند و از اینکه اسناد همکاری بازرگان و دارودسته‌اش روشن شده است اظهار خوشوقتی کردند و به گفته‌های سابق خود استناد کردند که ما گفتیم که اینها نمایندگان بورژوازی لیبرال اند که با بورژوازی وابسته دست‌به‌یکی کرده‌اند و ما هم سند سرمایه‌داری اینها را منتشر کرده بودیم و غیره، و باین ترتیب پورتونیستهای ما بدنبال تحلیل غلطی که از ترکیب دولت میدهند، مرحله - به مرحله دست‌و‌پیزی میشوند در دست بورژوازی وابسته برای تسویه حسابها و تحکیم ارتجاعی ترین نهادهای ضد خلقی. اینها بجای آنکه از تضادهای درونی هیئت حاکمه بنفع خلق بهره‌برداری کنند و بجای آنکه این تضادها را در جهت منافع

خلق دامن بزنند، مدام درمقابل کسانی که خود آنها را نمایندگان "خرده بورژوازی ملی ضد امپریالیست" مینامند، دست خود را میشویند و سوگند میخورند که ما باین اختلافها کاری نداریم و اگر "اجازه" بدهید شمارا در حل این تضادها یاری هم خواهیم کرد.

بورژوازی وابسته تمام قدرتهائی را که شاه بطور غیرقانونی و بنا به اقتضای سیستم سرمایه داری وابسته اعمال میکرد در اختیار "فقیه" قرار میدهد. در واقع این یک قانون اساسی نیست که علی الاصول باید حدود حقوق و تکالیف دولت و مردم را نسبت بیکدیگر تعیین کند، بلکه این قانونی است برای آنکه اعلام کند هیچ قانونی درکار نیست و قدرت حاکمه درمقابل افراد هیچ حدی برای حقوق خود نمیشناسد. البته این یک واقعیت تاریخی است که دیکتاتوری طبقات حاکم درمقابل مردم بهیچ قانونی پای بند نیست، ولی تا امروز هم هیچ طبقه حاکمه ای با این جسارت آنرا در قانون اساسی خود نگنجانده است.

تفسیرهای نواستعماری بکار میافتند و این اصل را نه باقتضای منافع بورژوازی وابسته، بلکه به طبیعت اسلام نسبت میدهند و دستگاههای تبلیغاتی بورژوازی وابسته چنین وانمود میکنند که گویا اگر این اصل از قانون اساسی حذف شود، اسلام بکلی نابود خواهد شد و گویا خلق ما اساساً "برای تحقق این اصل دست به قیام زده است. مسلم است که این یک فریبکاری بیش نیست. همین کسانی که چنین دراینجا هوادار اسلام میشوند در برخورد با احیای زمینهای موات و حفاظت مباحات درست راهی رامیروند که قوانین آریامهری تعیین کرده بود. اجازه احیای زمینهای موات با دولت است. آیا این یک اصل اسلامی است؟ آیا اسلام

صراحتاً " نگفته است که زمین مواتی که احیاء شود متعلق به احیاءکننده است (ما به قابل اجرا بودن این اصل در حال حاضر کاری نداریم)؟ این اجازه دولت در کجای قوانین اسلامی است؟ و یا این همان اصلی است که قانون ملی کردن زمینهای "اعلیحضرت" که هیچکس تردیدی ندارد برای تاءمین منافع بورژوازی وابسته وضع گردیده بود مقرر میکند؟ چرا آنها که در مورد ولایت فقیه آنچنان وسواس دارند که مبادا اصول اسلام زیرپا گذاشته شود، در اینجا چنین بی احتیاطی بزرگی کرده اند؟ تازه صلاحیت این فقیه و معیارهای تشخیص این صلاحیتها و مراجع تشخیص این صلاحیت در این قانون به همان اندازه عوامل نگاهدارنده دولتهای سابق مرموز و مبهم است ("قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم بعنوان رهبر شناخته میشود آماده میکند". از طرف مردم به رهبری "شناخته میشود" نه آنکه انتخاب میشود، و همه ابهام "فقیه" در همین است). در مقابل این واقعیات اپورتونیستهای ما چه میگویند؟ آنها در اینجا نیز مردم را فریب میدهند و یا لاقلاً در اینجا مردم فریبی شرکت میکنند و بجای آنکه توضیح دهند چه مسائلی طبقه حاکم موجود را به وضع چنین قانونی واداشته چشمها و گوشهای خود را میبندند و بعمق تاریخ فرومیروند و در زمان خلفای عباسی و بنی امیه علت این واقعه را میجویند و مینویسند: "اسلام همین است". گویا چون اسلام ارتجاعی است و واضعین این قانون "قشریونی" هستند که کورکورانه میخواهند "سنتهای اسلام" رازنده کنند، قانون باینصورت درآمده و هیچگونه منافع طبقاتی پشت سر آن موجود نیست.

و آنگاه این "قشریون" را سرزنش میکنند که نمیتوان

جامعه را به دوران فئودالیسم برگرداند. صحبت از امتیاز-های "کاست" روحانی یا قشر روحانی بمیان می‌آورند و این قانون اساسی را چنان جلوه میدهند که گویا روحانیون خواسته‌اند صرفاً "قدرت خود را در آن تثبیت کنند و برای صنف روحانی امتیازهای ویژه‌ای قرار دهند. درحالیکه اگر بدقت قانون اساسی را مطالعه کنیم، درمی‌یابیم که اینطور نیست و قائل شدن حق تصمیم‌گیری برای یک فقیه یا هیئتی از فقها اساساً "با نیازمندیهای سیاسی بورژوازی وابسته هماهنگی داشته و دقیقاً" در جهت تاءمین منافع آنها وضع گردیده است. در جریان انقلاب همه دیدند که کمیته‌های امام و روحانیونی که در این کمیته زمام کارها را در دست داشتند چه خدمت بزرگی در کاستن از قیام خلق بر علیه بورژوازی وابسته با مپریالیسم انجام داده‌اند، خدمتی که بهیچوجه قابل انکار نیست و دیدیم که بسیاری از کسانی که در مجلس "خبرگان" زیر این قانون اساسی را امضاء کردند از روحانیون سرپرست همین کمیته‌ها بودند، ولی در قانون اساسی هیچکس ب فکر تحکیم موقعیت این کمیته‌ها نیافتاد و اگر چنین میشد در حدی میتوان گفت نفوذ روحانیون یا لاقلاً نفوذ قشر بالای روحانیت در نظام آینده تا حدی تاءمین شده بود. ولی نه تنها در مورد این کمیته‌ها امتیازی داده نشد، بلکه حتی سپاه پاسداران را به ضرر آنها در قانون اساسی تثبیت کردند. شاید بسیاری از روحانیون تا وقتی که کمیته‌های اصفهان به استناد قانون اساسی و با توجه به مقامی که برای سپاه پاسداران در قانون اساسی شناخته شده بود، منحل شدند، از نتایج عملی قانونی که تصویب کرده بودند آگاه نبودند. ولی اگر این "قشریون" از نتایج عملی کار خود بی اطلاع بودند، طراحان و الهام بخشان

واقعی این قانون اساسی کاملاً" آثار عملی آنرا در نظر داشتند. کمیته‌ها هرچند در جریان قیام خلق نقش بزرگی برای اعاده آرامش بازی کردند، ولی وجودشان در دوره صلح و آرامش عامل پراکندگی قدرت و مانع تمرکز شدیدی است که لازمه حیات و دوام و رشد بورژوازی وابسته است.

اپورتونیستهای ما بورژوازی وابسته را که پشت همه این خیمه‌شب‌بازی‌ها قرار دارد، کنار میزنند و گناهها را بگردن روحانیون میاندازند. درحالیکه بسیار ساده میتوان دریافت که بورژوازی وابسته امروز از ترس قیام خلق به دامان روحانیون چنگ زده و وقتی نیازی را که بآنها احساس میکند مرتفع شود، آنها را رها خواهد کرد. هم امروز میبینیم که هر جا دیگر به وجودشان احتیاجی نمیبینند، به راحتی کنارشان میگذارند و حتی در دستگا‌های تبلیغاتی خود به رشوه‌خواری و پارتی بازی متهمشان میکنند. این اپورتونیستها که بما چریکهای فدائی خلق اِش‌ام داشتند طرزتفکر "مکانیکی" را میزنند، که گویا تضادهای درونی هیئت حاکمه را نمیبینیم، خود آنچنان در اعمال "دیالکتیک" افراط کرده‌اند که به ابزاری برای حل تضادهای درونی هیئت حاکمه تبدیل شده‌اند و تضاد اصلی کنونی جامعه ما را هر روز بنحوی پشت سر یک تضاد فرعی پنهان میکنند.

باری، بازار عوامفریبی بورژوازی وابسته واقعا "گرم" است. نوکران این بورژوازی نه تنها تاریخ گذشته را آنچنان که گفتیم مینویسند، تاریخ آینده را نیز نوشته‌اند و هر روز در بوقهای تبلیغاتی خود میدمند. همه کس میدانست که بورژوازی وابسته باین دلیل آنچنان نگران سرنوشت ارتش است که میدانند سرانجام ارتش باید قیام خلق را بطور قطعی و نهائی درهم شکند. و بورژوازی وابسته و

تمام نوکرانش بیشترین توجه خود را در این مدت به سازماندهی ارتش و سایر نیروهای مسلح مصروف کردند. و اینجا و آنجا بطور جزئی و موضعی به میدانش آوردند و کارآئیـش را سنجیدند و همهٔ اینها با امید روزی بود که زمینهٔ سیاسی لازم برای ورود قطعی ارتش به صحنه و قتل عام بیرحمانهٔ خلق آماده شود. اگر مقاومت دلیرانهٔ خلق کرد نبود، مرداد امسال یکی از تاریخ هائی بود که بورژوازی وابسته برای مداخلهٔ همه جانبهٔ ارتش تعیین کرده بود. خلق کرد بحق قیام همهٔ مردم را نجات داد و این خلق قهرمان حقی بزرگ و تاریخی برگردن سایر خلقهای میهن ما دارد. قانون اساسی که با آینده نگری ژرفی از جانب بورژوازی وابسته تنظیم شده، حتی احیای نقش ژاندارمی این ارتش راه هم پیش بینی کرده و وقتی قانون اساسی در مقدمهٔ خود در مورد وظایف ارتش و سپاه پاسداران می آورد که "نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده دار خواهند بود" نباید فریب تحلیل های اپورتونیستهارا خورد و این عبارت را بلند پـروازی "قشریون" متعصب تلقی نمود.

بورژوازی وابسته با مکاری از همان آغاز قیام با پیش بینی چنین روزی، تاریخ آیندهٔ خود را نیز نوشته بود. و متملقین و چاپلوسان آنرا در هر مقامی پشت بلندگوهـا دمیدند که سرانجام گویا چپ آنچنان اخلاص میکند و آنچنان شیرازهٔ کارها را از هم میپاشد که بالاخره سروکلهٔ یک رضاخان، یک پینوشه، یک سوهارتو پیدا خواهد شد و همه را ساکت خواهد کرد و مسلم است که گناه چنین کاری نه بگردن آن رضاخان، نه بگردن آن پینوشه، نه بگردن آن سوهارتو

و حتی نه بگردن آن کسانی است که هر روز در پادگانها سخنرانی میکنند و ارتش را برای بازی کردن نقش آن رضا خان، آن پینوشه و آن سوهارتو آماده میکنند، نه! مسئولیت آن بگردن هیچک از اینها نخواهد بود. مورخ بورژوازی وابسته تاریخ آینده اش را بگونه ای مینویسد که وجدان همه پادوهایش آسوده باشد، همه تقصیرها بگردن کمونیستهاست که گفتند اداره کارخانه ها را بدست شوراها بسپارید و تقسیم زمینها را بعهده شورای دهقانان بگذارید. همه فتنه ها از اینجا برخاست، این پینوشه بیچاره بیگناه است. و همه این اراجیف را در ستون روزنامه های میخوانیم که در جریان کردستان برای چمران و دلک بازیهاش آنهمه حماسه سروده اند تا مگر از او یک رضا خان، یک پینوشه یا یک سوهارتو بتراشند و اگر خلق کرد شکست خورده بود چنین هم میشد. تنها مبارزه دلیرانه این خلق بود که امروز این "شهباز تکاور" را اینچنین بی حیثیت کرد. این سخنان را همان مزدورانی مینویسند که در جریان جنگ کردستان درباره چمران در روزنامه های خود مطالبی از این قبیل را چاپ کردند: "کردها تصور میکنند که هر هلی کوپتری که از آسمان میگذرد و یا هر ستونی که از منطقه عبور کند دکتر چمران در آن حضور دارد ضدانقلاب نیز حتی از اسم او وحشت میکند و خوب میدانند که وجود او در یک منطقه آنها را آزاد نخواهد گذارد." (کیهان ۲۲ مهر - شماره ۱۰۸۳) بسیار مسخره است. پرورندگان پینوشه از ظهور پینوشه هشدار میدهند. چگونه است که اینها هم انقلاب اند و هم ضدانقلاب؟ چگونه است که اینها آنچنان انقلابینند که تهرانی دژخیم را محاکمه میکنند و درعین حال از همی تهرانی، از این کشیف ترین وسیله، برای بی اعتبار کردن

انقلابیون در نظر مردم در صدد بهره‌بردارینند؟
هرکاری در این سرزمین صورت میگیرد و هر تجاوزی به
قیام خلق میشود همه بحساب چپ‌واریز میشود، روزنامه‌ها را
نپندارید که بهمان دلایلی توقیف کردند و باقیمانده آنها
را به مزدوران چاپلوسی تبدیل کرده‌اند که محمدرضا شاه
کرده بود! نه، اینها دلایل دیگری داشتند! صبر انقلابیشان!
از دست نیروهای چپ‌لبریز شده بود. اینها نه بخاطر
سرکوب انقلاب روزنامه‌ها را سرکوب کردند! بلکه بخاطر
حفظ انقلاب! چنین کردند، نه باین دلیل اجتماعات مردم
را درهم میشکنند و مبارزات صنفی - سیاسی‌شان را سرکوب
میکنند که طبیعتشان اقتضا میکند! اینها طبعاً "مبارز و
انقلابیند! اینها برای جلوگیری از نفوذ "ضدانقلاب" و
"سوءاستفاده" نیروهای چپ‌دست باینکار میزنند. ماهیت
تبلیغات نوآستعماری به بارزترین شکل متجلی است. اینها
نه باین دلیل از مردم میخواهند که به منافع اقتصادی
امپریالیسم در کشور کاری نداشته باشند، که حافظ این
منافع اند. دیگر کوس "ضدامپریالیست" بودن اینها در
سراسر جهان زده شده است! اینها خودشان ضدامپریالیستند!
بلکه باینجهت از مردم میخواهند که به نهادهای بورژوازی
وابسته با امپریالیسم و منافع اقتصادی‌شان کاری نداشته
باشند، که خود درگیر مبارزه با آمریکا هستند، که
نمیخواهند بهانه بدست امپریالیستها بیافتد، که نمی -
خواهند "فرصت طلبان چپ و راست" میدان بدست آورند.
اینها چنین میکنند و اپورتونیستهای ما به چه کاری
مشغولند، آنها نیز با همین شیوه سخن میگویند، تاریخ را
به همین شیوه میفهمند و وظایف تاریخی‌شان را در مرحله کنونی
به همین سبک میفهمند و ماهیت اوضاع را به همین صورت برای

مردم توضیح میدهند و در تحلیلهای تسلیم طلبانه‌شان حق را بجانب این بلندگوهای بورژوازی وابسته میدهند. تعجب نکنید وقتی در "کار" شماره ۳۷ میخوانید: "وظیفه کارگران و نمایندگان سیاسی آنهاست که از این مبارزه ضد امپریالیستی حمایت کنند. زمانیکه چنین حمایتی نمیشود بطور طبیعی کارگران ناآگاه را متهم به آمریکائی بودن میکنند". بله از نظر این اپورتونیستها بسیار "طبیعی" است که کسانی که یکسال تمام جنبش خلق را از هرگونه مبارزه ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی وابسته بازداشته‌اند "کارگران ناآگاه" را که حداقل خواست یک انسان یعنی تقاضای کار را مطرح کرده "آمریکائی" بخوانند، بلکه "طبیعی" تر از این هم نمیشود و رسواتر از این هم نمیتوان محمل سیاستهای نواستعماری شد.

بهر حال قیام دلیرانه خلق ما با وظایف و خطرات بزرگی مواجه است، از یکسو ۵۰ سال سرکوب وحشیانه امپریالیستی باعث شده است که همه مشکلاتی که در دورانی طولانی مطرح شده‌اند همچنان حل نشده در دستور روز قیام باقی باشند و از سوی دیگر دشمن مکار از خارج و اپورتونیسیم چاپلوس از داخل کمر به درهم شکستن این قیام بسته‌اند. دشمن در هر مرحله میکوشد خواستهای طبیعی توده‌های خلق را سرکوب کند، وقتی کار به مرحله‌ای رسید که دیگر مقاومت در مقابل آن برایش میسر نیست، ناگهان خود انقلابی! میشود و همان شعارهای مردم را با شدت و حدت بیان میکند و از آنها میخواهد که بدنبالش بیایند تا خود آنچه را که خواسته است برایشان صورت دهد و آنگاه با سرو صدای کرکننده کاریکاتوری از آنچه مردم خواسته بودند ایجاد کند و در جریان این حیل‌گری اپورتونیستها مرتبا "برایش

درود میفرستند. مسئله شوراها را بخاطر آورید. خلق از آغاز قیام خواستار تشکیل شوراها بود. ماههای پس از قیام فکر شوراها بعنوان یک فکر "کمونیستی" و مخالف اسلام بشدت سرکوب شد. ولی پس از آنکه دیدند خلق از این خواست خود دست برنمیدارد، ناگهان خود هوادار شوراها شدند، دیدیم که چه چیزهایی را جای شورا برای مردم اعلام کردند و مردم هم که همه چیز را فهمیده بودند با "استقبالشان" از این شوراها نشان دادند که آنقدر هم که اپورتونیستها در مقالاتشان جلوه میدهند "ناآگاه" نیستند. به مسئله تقسیم زمین نگاه کنید، دهقانان از آغاز بر حق خود بر زمینهایی که روی آن کشت میکنند پافشاری کردند و سرکوب شدند، ولی اکنون که دیگر مسئله گرفتن زمینها از طرف دهقانان مسئله روز شده است و دهقانان هرگونه امید را در این زمینه نسبت به دولت از دست داده اند و قانون شورای انقلاب که برای متجاوزین به املاک دیگران مجازات اعدام مقرر میکرد نیز نتوانسته است جلوی این موج را بگیرد. این مسئله همراه با یکسری ضرورتهای اقتصادی، دولتی ها را وادار میکند تا خود را هوادار تقسیم اراضی نشان دهند و مسلماً باید منتظر به به گوئیهای اپورتونیستها هم در این زمینه باشیم و ظاهراً این تحلیل را از آنها بپذیریم که گویا یکبار دیگر "خرده بورژوازی ضد امپریالیست" در "حاکمیت موجود" بر "بورژوازی لیبرال غیرانحصاری" و غیره و غیره سلطه پیدا کرده است.

ما دیگر در اینجا از آن سخن نمیگوئیم که چگونه اپورتونیستها در جنبش ما به بورژوازی وابسته و یا بقول خودشان به "قشریون" مجال آنرا دادند که بسهولت بزرگ - ترین خواست سیاسی جنبش خلق یعنی تشکیل مجلس مؤسسان و

تدوین قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان را به خیمه شب بازی مجلس "خبرگان" تبدیل کنند. این بزرگترین خیانت سیاسی مشترک بورژوازی وابسته و اپورتونیستها نسبت به قیام خلق ما بود.

قیام بیش از دو سال اخیر خلق ما با دامنه بسیار وسیع آغاز شد و تا امروز با تمام فرازونشیبهایی که از سر گذرانده همواره پرمناز و عمیق تر شده است. یکی از خصوصیات مبارزه خلق در این دوران این بوده است که همواره توده های مردم در ابتکار انقلابی از مدعیان رهبری آنها، چه کمونیست و چه غیر کمونیست، جلوتر بوده اند. از نظر ما در دامنه و عمق این قیام مبارزه مسلحانه ۸ سال قبل از آن نقش تعیین کننده داشته است. هیچکس از خاطر نخواهد برد که در آغاز قیام سخن روحانیون فقط باین دلیل شنیده میشد که شرح حال و جریان زندگی و شیوه مبارزه مبارزین مسلح را توصیف میکردند و با زهم کسی فراموش نخواهد کرد که وقتی دشمنان خلق سرانجام با قبول واقعیت قیام بر آن شدند تا با نفوذ در صفوف آن در درون آن موضعگیری کنند تا بموقع به متلاشی کردن آن موفق شوند. آمدند و نام مجاهدین که در جنبش ما هویتی خاص یافته بود، را غصب کردند تا بتوانند در نظر مردم خود را در لباس مبارز جلوه دهند. چه اپورتونیستها بخواهند و چه نخواهند آن مبارزه مسلحانه، حتی آن زمانیکه فقط بدست روشنفکران انجام میشده ماهیتا هرگز از توده ها جدا نبوده و تجربه نشان داد هرگاه شرایط فراهم شود چه کسانی زودتر از دیگران با توده ها پیوند برقرار میکنند و جوش میخورند و کدام سابقه مبارزاتی زمینه این پیوند را فراهم میکند. آیا چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق که در تئوری -

بافی های این ابلهان گویا "توده ها را بحساب نمیاوردند"،
 "توده ها را تحقیر میکردند"، "بقدرت تاریخی توده ها واقف
 نبودند"، "میخواستند اراده خود را به توده ها تحمیل کنند"
 بیشتر و عمیق تر با توده ها پیوند پیدا کردند یا این
 اپورتونیستهای "پیروخط مشی توده ای"؟

اگر تئوری مبارزه مسلحانه اساسا "توده ها را
 بحساب نمیاورد چگونه چنین اتفاقی افتاد؟

بهر حال ما چریکهای فدائی خلق در مقابل خلــــق
 قهرمان خویش و در راه آن طبقه کارگر خود را موظف
 میدیدیم که در سالروز رستاخیز سیاهکل و قیام بهممن
 واقعیت اوضاع را آنچنانکه هست و بی پرده پوشی تشریح
 کنیم. ما معتقدیم که همه نیروها و افرادی که قلبشان
 برای این جنبش میطپد، در مقابل خون شهدای بیشماری که این
 قیام را تا باینجا رسانده اند مسئولند، بهمین جهت باید
 بیش از پیش هشیارانه عمل کنند و خطر بزرگی که قیام خلق
 را تهدید میکند کوچک نگارند و بدانند که اگر
 بورژوازی را در کشورهای کلاسیک نمیشد با بندوبست های
سیاسی از قدرت ساقط کرد این حقیقت در کشورهای وابسته
 و در مورد بورژوازی وابسته صدها بار بیشتر صادق است.
 انقلاب برای آنکه پیروز شود باید حداقل باندازه
 ضدانقلاب نیرو بسیج کند، باید حداقل باندازه ضدانقلاب
 از خود هشیاری نشان دهد، باید حداقل باندازه ضدانقلاب
 از تاکتیکهای متنوع و انعطاف پذیر سود جوید و بالاخره
 باید حداقل باندازه ضدانقلاب در تحقق خواستهای خویش
 قاطع و جسور باشد. اگر ضدانقلاب پس از قیام بزرگترین
 نیروی خود را صرف سازماندهی و آرایش نیروهای مسلح خود
 کرد، انقلاب نیز میبایست و هم اکنون نیز میباید بیشترین

نیروی خود را صرف سازماندهی نیروهای مسلح توده‌ای کند. اینست ماهیت تعلیمات تئوری مبارزهٔ مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک در زمان حاضر، برای تمام نیروهای خلقی و نه تنها برای کمونیستها! اینست ماهیت آن تعلیماتی که چریکهای فدائی را در سال ۴۹ مکلف میکرد پیش از توده‌ها دست به سلاح ببرند و امروز آنها را مکلف میکند تا به خواست توده‌ها، آنها را سازمان دهند. بگذار اپورتونیستها بگویند تئوری مبارزهٔ مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک، تئوری مبارزهٔ مسلحانه - "روشنفکران جدا از توده" میباشد. اینها با این سخنان حقایقی را که همه بچشم میبینند کتمان میکنند و بدین - ترتیب آبروی خود را میریزند.

- * درود بی پایان به رزمندگان رستاخیز سیاهکل
- * زنده باد مبارزهٔ مسلحانه
- که تنها راه رسیدن به آزادی است!
- * دستاوردهای قیام شکوهمند
- ۲۱ بهمن را حفظ و گسترش بخشیم!
- * مرگ بر اپورتونیسم
- * مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران ۵۸/۱۰/۱۵

بهاء : ۴۰ ریال

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران

دیجیتال کننده: نینا پویان